

یک قرن با روشن فکران

مهدی پاکنهاد

اعتماد ملی، ش ۱۳۳، ۸۵/۴/۲۷

چکیده: مؤلف در این مقاله سعی می‌کند ساختار روشن‌فکری در ایران را کالبدشکافی نماید و مؤثرترین شخصیت روشن‌فکری را جلال آل احمد می‌داند، در ادامه، روشن‌فکران را به دو دسته غرب‌گرا و ضد غرب تقسیم می‌کند و به نسل‌های متفاوت روشن‌فکری در ایران می‌پردازد و در خاتمه یک آسیب‌شناسی کلی از جریان روشن‌فکری ایران انجام می‌دهد.

آن زمان که جلال آل احمد کتاب «در خدمت و خیانت روشن‌فکران» را نوشت، هیچ‌کس نمی‌دانست که اصحاب اندیشه به دو گروه خودی و غیرخودی تقسیم می‌شوند. آل احمد به عنوان روشن‌فکری آرمان‌گرا تلاش کرد تا با نظریه غرب‌زدگی از یک سو، حساب خود را با نسل روشن‌فکری سلف خود و از سوی دیگر، حساب خود را با کسانی که به نحوی هنوز خواهان غرب و سوغات آن یعنی ماشین بودند تصفیه کند. جامعه آن روز آل احمد از یک سو، اسیر تعصبات فکری و ایدئولوژیک بود و از سوی دیگر در مواجهه با سوغات غرب، دستپاچه و اختیار از کف داده بود. آل احمد آشکارا به یک راه حل نهایی و قطعی باور داشت؛ در نهایت، تجدد حیات اسلام شیعی را، مؤثرترین «واکسن» در برابری بیماری واگیر غرب‌زدگی تشخیص داد که روحانیون را، با صلاحیت‌ترین «پزشکانی» تسلی کرد که می‌توانند این واکسن نجات‌دهنده را فراهم سازند. آل احمد اعتقاد داشت در تاریخ صدی

اخیر ایران، هر جا روشن‌فکران و روحانیت با هم بودند، پیروزی حاصل شد و هر جا جدایی بود، حاصل آن به‌جز شکست چیزی نبود. بررسی اندیشه آل‌احمد، می‌تواند از جهات زیادی روشن‌گر و جوهر اساسی جریان روشن‌فکری در ایران باشد. او در فضایی عمومی حداقل سه جایگاه متفاوت برای مذهب قائل است: یکی محلی است برای مقابله با غرب‌زدگی؛ دوم مذهب وزنه‌ای است در مقابل سلطنت و سوم به منزله سفینه نجات بشریت.

آل‌احمد به ارتباط مستمر و بی‌واسطه روشن‌فکر با توده مردم باور دارد و از این رو تمام آثارش را به زبانی قابل فهم برای قریب به اتفاق اقشار جامعه می‌نویسد. آل‌احمد برای خود رسالتی قائل است و تلاش می‌کند از طریق احیای نقشی پیامبرگونه هدایت‌سکان اجتماع را عهده‌دار شود.

شکل‌گیری مفهوم روشن‌فکر (intellectual) در ادبیات اجتماعی ایران، به سال‌های پیش از انقلاب مشروطه بازمی‌گردد. شکل‌گیری حلقه‌های روشن‌فکری در پاسخ به یک نیاز اجتماعی بود. در این روند مفهوم «دیگری بزرگ»، (grandother) در نزد ایرانیان شکل گرفت. رشد این (دیگری بزرگ) که میل و نفرت ایرانیان را توأمان با خود داشت، مشغله اساسی روشن‌فکران ایرانی را پدید آورد و نسل‌های مختلف، پاسخ‌های مختلفی به این جریان دادند؛ از جمله پذیرش بی‌چون و چرای غرب، طرد و رد بی‌چون چرای غرب، بازگشت به سنت و هویت اصیل ایرانی، پذیرفتن نکات مثبت اندیشه غربی و طرد نکات منفی شرایط سیاسی و اجتماعی ایران، روشن‌فکران را به بینش و کنش خاصی هدایت می‌کرد. نسل دوم روشن‌فکران مثل فروغی، شادمان و نفیسی تحت تأثیر حکومت پهلوی اول بودند و حال آن‌که در دهه ۴۰ به بعد، شرایط برای نسلی مهیا شد که با خود هویت‌گرایی بومی آوردند. به‌طور کلی تمایل به اندیشه‌های مارکسیستی و کمونیستی، بخش عمده‌ای از تاریخ روشن‌فکری ایران را رقم می‌زند که نمونه مشخص چنین جریانی شکل‌گیری و گسترش حزب توده پس از شهریور ۱۳۲۰ است. روشن‌فکران نسل دوم و سوم در مواجهه با غرب یا بردیدگاه‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی چپ تکیه می‌کردند و یا به باورهای ناسیونالیستی و قوم‌مدارانه و بومی‌گرایانه ایمان می‌آوردند. بروز انقلاب سال ۵۷ و شکل‌گیری حکومت اسلامی و به تبع آن تقویت سطوح دینی و ایدئولوژیک جامعه، در انتخاب نسل جدید روشن‌فکری ایران، تأثیر بسزا داشت. اساساً نطفه روشن‌فکری دینی، در

دل‌ایده بومی‌گرایی بسته شد که جریان انقلاب و فضای سیاسی و اجتماعی پس از آن زمینه را برای ظهور و گسترش این نظریه آماده ساخت.

بروس رویین در مقاله «بی‌مسئولیتی سیاسی روشن‌فکران» می‌نویسد: ایدئولوژی‌های سیاسی همچون کمونیسم برای خود نوعی رسالت مسیحایی و منجیانه قائل‌اند. رسالت کمونیستی این است که فرد خود را تالی و جایگزین سنت بزرگ بدانند... همانطور که اشاره شد گسترش کمونیسم در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم جهان به دو بلوک شرق و غرب روشن‌فکران ایرانی را نیز تحت تأثیر قرار داد. تعداد زیادی از روشن‌فکران با تاسی از الگوهای جهانی چپ روشن‌فکری همچون سارتر، گوندرفرانک، سمیرامین و... خود را درگیر با آرمان‌های این مکتب کردند و این خود ایجادکننده فاصله‌ای میان اندیشه انتقادی روشن‌فکری و کنش صرف سیاسی شد. طبعاً چنین‌گرایی با سلب روحیه آزاداندیشی از روشن‌فکران، آنها را تبدیل به ایدئولوگ‌های رسمی و غیررسمی مارکسیسم و کمونیسم داخلی می‌کرد. نکته دیگری که در این زمینه قابل تأمل است، عدم علاقه روشن‌فکران به مطالعه و تعمق در بنیان‌های معرفتی غرب است. از میان روشن‌فکران ایرانی، تنها به تعداد انگشتان دست علاقمند به فلسفه و معرفت غربی یافت می‌شود، آن تعداد محدود از علاقه‌مندان به تحلیل فلسفی نیز همچون احمد فرید، رضا داوری و داریوش شایگان آسیا در برابر غرب و رویکردشان به غرب، بر پایه نفی و انکار بوده است. این عده غرب را، به عنوان منبع و سرچشمه فساد و تباهی معرفتی کرده و مدعی سقوط و اضمحلال غرب می‌باشند؛ در مجموع از دید روشن‌فکران این دسته راه علاج کشورهای جهان سوم و از جمله ایران، بازگشت به هویت اصیل خود و دوری‌گزیدن هر چه بیشتر از غرب و فرآورده‌های فکری و صنعتی آن است. دسته دیگر از کسانی که به معرفت فلسفی علاقه نشان می‌دهند گروهی هستند که بسوی فلسفه اسلامی کشیده شده و سال‌های زیادی را صرف آموختن فلسفه و کلام اسلامی کردند. اما همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود واکنش این دسته در برابر غرب، واکنش منفعلانه بود و اعتقاد داشتند که غرب، وجود خارجی ندارد. نکته پایانی که درباره روشن‌فکران ایرانی باید به آن اشاره داشت، عمق فاصله‌ای است که روشن‌فکران از یکدیگر داشته‌اند. رابطه روشن‌فکران ایران با یکدیگر، اغلب بر پایه نفی دیگری استوار بوده است. اگر چه این روشن‌فکران در تأملات و موضع‌گیری‌هایشان تفاوت چندانی با یکدیگر

نداشتند: با این حال هیچ یک حاضر به پذیرش دیگری و به رسمیت شناختن صدای دیگری نبوده است.

در مجموع به نظر می‌رسد آنچه بیش از همه به جریان روشن‌فکری ایران آسیب وارد ساخته و فقدان آن اساس حیات روشن‌فکری ما را به خطر انداخته، نبود اخلاق روشن‌فکری است. در اینجا منظور معنای عام اخلاق است که تفکر، رفتار و واکنش‌های روشن‌فکران را در بر می‌گیرد. روشن‌فکری مفهومی زاده اومانیسم است. آن‌که داعیه روشن‌فکری دارد در واقع اعلام کرده است که جز ذات مطلق تفکر و اندیشه عقلانی، ابزار دیگری در اختیار ندارد. معنای دیگر این سخن آن است که، روشن‌فکر مجاز نیست اگر اعتقاد دینی دارد و یا چنانچه درگیر آرمان‌های ناسیونالیستی است یا نیازمند ثروت و مقام جهت بقا خود است، اینها همه را خواسته یا نخواسته در گفتار روشن‌فکری‌اش لحاظ کرده و دخالت دهد. اخلاق روشن‌فکری خصوصیتی آمرانه است که روشن‌فکر را از هر گونه تعلق به نظام قدرت مبرا و بی‌نیاز ساخته و آن را تبدیل به مگس مزاحم اسب جامعه می‌کند.

● اشاره

نویسنده محترم اگر چه سعی کرده در یک مقاله مفید و مختصر نمای از جریان روشن‌فکری در ایران را بازخوانی کند، اما چهارچوب نظری مقاله دچار نقاط ضعفی می‌باشد که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

۱. به‌جا بود که ایشان در ابتدا یک تعریف جامع و کامل از روشن‌فکر ارائه نماید. آناتول فرانس روشن‌فکر را این‌طور تعریف می‌کند: روشن‌فکران آن گروه از فرهیختگان جامعه‌اند بی‌آن‌که تکلیفی سیاسی، ورای فعالیت در محدوده حرفه‌شان به آنها واگذار شود، در اموری دخالت و نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهند که به منافع و مصالح عمومی جامعه بستگی دارد.^۱

ادوارد سعید روشن‌فکر را نماینده آگاهی مردم می‌داند و تأکید می‌کند روشن‌فکر فردی است که علت وجودیش، بازی کردن نقش نماینده همه آن مردم و مباحثی است که در فرآیند جریان عادی، یا فراموش شده و یا به زیر قالیچه رانده شده‌اند.^۲

بازتاب اندیشه ۷۶

۲۶

یک قرن با
روشن‌فکران

۱. ادوارد سعید، نقش روشن‌فکر، ترجمه حمید عضدانلو، چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۲

۲. همان، ص ۲۲

اگر چه دانشمندان علوم اجتماعی از روشن فکر تعاریف مختلفی ارائه داده‌اند، اما در یک جمع‌بندی نهایی می‌توان به این مطلب رسید روشن فکر کسی است که، روحیه نقد داشته باشد. لذا نقادی و وجه تمایز این گروه با سایر گروه‌های اجتماعی است این وجه تمایز قوام دهنده و نماینده ویژگی روشن فکر است. البته تلقی از نقد نباید عموماً مخرب باشد چه این که نقد می‌تواند عامل پویایی و رشد گردد.

۲. مبنای تقسیم بندی مؤلف محترم در بحث روشن فکری جامع و کامل نمی‌باشد و اشاره دقیقی به پیشینه روشن فکری در ایران نشده است. در تقسیم اولیه می‌توان روشن فکری را به قبل و بعد از مشروطه تقسیم کرد. روشن فکری قبل از مشروطه در ایران یک روشن فکری صددرصد اسلامی بود. یعنی روشن فکران یا از علمای دین بودند یا از افرادی غیرروحانی که مسائل اسلامی را خوب می‌فهمیدند، مثل سپهر که یک مورخ بوده و در دوران قاجار که در کتاب ناسخ التواریخ خود از تاریخ اسلام بسیار نوشته است. اما با آغاز مشروطه و نفوذ فرهنگی اروپا در ایران، روشن فکری از مسیر مذهبی خود خارج می‌گردد. پس شاخه‌های اصلی روشن فکری در ایران به دو گروه دینی و غیردینی تقسیم می‌شد. عمده طبقه روشن فکری که در دوره قاجار ظهور و بروز پیدا کردند، اکثراً دارای دیدگاه‌های ضد مذهبی بودند مثل: آخوند زاده، میرزا ملکم خان، تقی زاده و محدودی از شاهزادگان دربار که این روند تا قبل از شروع نهضت اسلامی ادامه داشت. ویژگی‌های عمده آنان عبارت است از الف) مخالفت با دین؛ ب) بی‌اعتنایی به سنت‌ها و فرهنگ بومی؛ ج) اعتقاد به جهان بینی علمی و نفی قضا و قدر اسلامی؛ د) غرب زدگی؛ ه) مخالفت با مبارزه، حرکت، پویایی و به تعبیر مقام معظم رهبری، روشن فکری در ایران بیمار متولد شد، رسالت عمده روشن فکران غیردینی این بود که، ایرانی را در مقابل خارجی‌ها کوچک و حقیر نمایند. اما مسیر انقلاب اسلامی و نهضت بیداری ایران روشن فکر دینی را عرضه کرد، به تعبیر دیگر؛ انقلاب اسلامی روشن فکری را بعد از صد سال از تولدش بومی کرد یعنی نویسندگانی، شعرا، سینماگرانی، نمایشنامه نویسانی، نقاشانی پدید آمد که مثل یک ایرانی فکر می‌کردند، مثل یک مسلمان حرف می‌زدند و تولید محصول روشن فکری بومی بود. انقلاب مسیر روشن فکری را تغییر داد. اما الان احساس می‌شود دوباره روشن فکری دینی به مرحله قبل از انقلاب خود نزدیک می‌شود. ظهور افرادی که مبانی

اعتقادی و دینی را زیر سؤال می‌برند و به اعتقاد خود ناجی دین می‌باشند و می‌خواهند دین را از ورطه سقوط نجات دهند که این فرآیند ارتجاع جریان روشن‌فکری دینی می‌باشد.

۳. جمله‌ای که مؤلف محترم در مقاله آورده است «روشن‌فکر مجاز نیست اگر اعتقاد دینی دارد و یا... در گفتار روشن‌فکری لحاظ کند» جمله‌ای مبهم و نامفهوم است. اگر ما قبول کردیم که روشن‌فکر دینی و غیردینی است، پس چرا روشن‌فکر دین مجاز نباشد اعتقادات دینی خود را لحاظ کند؛ اصولاً رسالت روشن‌فکر دینی غیر از این نیست و باید به عنوان یک عنصر فرهنگی بر مسائل پیرامون خود مؤثر واقع شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی